

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فریبرز سنجری
۱۹ نومبر ۲۰۱۶

به یاد رفیق "نابدل" که نامش ماندگار است بر، "نامه حزب" (۱)!

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی سال هاست به هر وسیله ای متوسل می شود تا با خدشه وارد نمودن بر چهره های تابناک جنبش کمونیستی و بالطبع چریکهای فدائی خلق ذهن توده ها را نسبت به پیشگامان و قهرمانان جنبش انقلابی در دهه ۴۰ و ۵۰ مخدوش ساخته و به این وسیله در گرایش توده ها به این انقلابیون و درس گیری از مبارزات و سنت های مبارزاتی که آن ها با نثار جان خود بر جای گذاشته اند، اخلاص ایجاد نموده و مهمتر آن که از جذب نسل جوان مبارز به راه و آرمان های انقلابی آنان جلوگیری کند. یکی از این چهره ها رفیق **علیرضا نابدل**، از مسئولین شاخه آذربایجان چریکهای فدائی خلق می باشد که در جریان محاکمه اش در زمستان سال ۵۰ با دفاع آتشین از آرمان های طبقه کارگر و مبارزه مسلحانه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، عملاً مرگ افتخار آمیز را به جان خرید و بیدادگاه های این رژیم را به دادگاه محکومیت رژیم ددمنش شاه تبدیل نمود. او کمونیست بزرگی بود که با افکار و اعمال انقلابی و با پیگیری در امر مبارزه علیه هر گونه ستم از جمله ستم ملی به یکی از قهرمانان مردم آذربایجان و ایران تبدیل شد. درست به این دلیل و تقدیر توده های مبارز ایران و به خصوص جوانان آذربایجان از رفیق **علیرضا نابدل** و گرایش آن ها به اشعار و نوشته های به جای مانده از اوست که امروز "سربازان گمنام امام زمان" جمهوری اسلامی، این چهره فراموش نشدنی جنبش کمونیستی ایران را آماج دسیسه های ضد انقلابی خود قرار داده اند.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در کتابی که در بهار سال ۱۳۸۷ تحت عنوان "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر نمود با درج کاغذ پاره ای تحت عنوان "برگ بازجویی و صورتجلسه" در صفحه ۹۱۰ این کتاب مدعی شد که رفیق **نابدل** در زمانی که در سال ۵۰ دستگیر شده بود در زندان، این ندامت نامه را نوشته است. سازندگان این کاغذ پاره بر روی آن تاریخ ۱۸ مرداد [اسد] ۱۳۵۰ را قرار داده اند.

روشن است که برای کسانی که دناوت های "سربازان گمنام امام زمان" را در طول بیش از سه دهه سلطه مطلق این دژخیمان دیده و لمس کرده اند و شاهد سند سازی ها و افتراء های این جنایتکاران علیه هر نیروی مخالف خود بوده اند، چنین کاغذ پاره هائی از کمترین ارزش برخوردار نیستند. کما این که شاهد چگونگی برخورد جوانان و مردم مبارز ما با این خزعبلات بودیم و دیدیم که آن ها کتاب مزبور (کتاب دشمن) را خواندند تا از هر چه که در آن اجباراً برای جلب توجه خواننده قرار داده بودند و قابل استفاده بود سود جویند و آن گاه آن را به کناری نهاده و با تقویت صمیمیت و عشق شان نسبت به رزمندگان فدائی، عملاً مُثت بر دهان یاوه گویان اطلاعاتی زدند. این مهر و محبت به انقلابیون دهه ۵۰

را ما در سال پس از انتشار این کتاب و در خیزش بزرگ مردمی سال ۸۸ از سوی توده های جان به لب رسیده نیز شاهد بودیم که با شعار هائی که یاد آور ارزش های مبارزاتی آن انقلابیون و روش های مبارزاتی آن ها بود - شعار ها و روش هائی که کاملاً در تخالف با گفتن سازی های جناح های درونی رژیم بود - به خیابان ها ریختند و ماشین سرکوب جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات جهمی اش را رسوا ساختند. پاسخی که بهتر از هر تکذیبیه ای مُشت بر دهان یاهو گویانی زد که سمبل شان "کهریزک" و تهدیدشان "کهریزکی" کردن بود.

با این حال جدا از خود رژیم ، همواره افراد ضد کمونیستی هستند که به نوبه خود با کوشش در تخطئه چهره تابناک کمونیست ها ، آب به آسیاب دشمن می ریزند و ما امروز می بینیم که هر چه از آن خیزش بزرگ دورتر می شویم در فراموشی ناشی از گذر زمان ، چنین کسانی یاهو های وزارت اطلاعات در آن کتاب علیه کمونیست های فدائی را در این جا و آن جا تکرار کرده و گاه به عنوان "سند" به آن استناد می کنند. چنین یاهو گویانی البته به روی خود نمی آورند که نمی توان به کاغذ پاره هائی که از سوی "سربازان گمنام امام زمان" یعنی چشم و گوش های "ولایت مطلقه فقیه" و ابزار سرکوب و جنایتش منتشر شده نام "سند" اطلاق کرد. چرا که آن ها از سوی نهادی منتشر شده اند که نشان داده یکی از وظایف و پیشه های رسوایش سند سازی علیه مخالفان است و در راه انجام همین وظیفه است که در برخورد با واقعیات تاریخی ، چنین نهادهایی می کوشند که روز را شب و شب را روز جلوه دهند. با توجه به این تجربه نمی توان دستکاری های حتمی و قطعی وزارت اطلاعات در این به اصطلاح "اسناد" را نادیده گرفت و آن ها را واقعی و دست نخورده جلوه داد.

در برخورد به یاهو گویان ضد کمونیست که در خط جعلیات وزارت اطلاعات قلم می زنند و این جعلیات را به وسیله ای جهت کوبیدن کمونیست ها و انقلابیون جان بر کفی که به قول رفیق اُختای "از دل پاک حقیقت" زاده شده اند، تبدیل کرده اند، من به عنوان یک زندانی سیاسی در سال پنجاه که از نزدیک در جریان برخوردهای قهرمانانه رفیق **نابدل** در سپاهچال های رژیم شاه بودم وظیفه خود می دانم که هم بر اساس مشاهدات خود و هم بر اساس اطلاعات و اسنادی که دیگر زندانیان سیاسی در آن دوره در اختیار جنبش قرار داده اند واقعیت هائی را بازگوئی کنم که به روشنی خط باطل بر یاهو گوئی های "سربازان گمنام امام زمان" و افراد ضد کمونیست زده و کذب جعلیات آن ها را گواهی می دهند. با این کار در ضمن می کوشم ادای دینی کرده باشم به یکی از چهره های برجسته جنبش کمونیستی میهن مان، رفیق **علیرضا نابدل** که یاد و خاطره و نوشته هایش هنوز هم الهام بخش مبارزه با سیاهی هائی است که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بر مردم رنجدیده ایران تحمیل کرده است.

در این نوشته از چگونگی دستگیری رفیق **نابدل** تا چگونگی برخوردهای شجاعانه او در سلول های شکنجه گاه شاه که بیانگر خشم انقلابی او نسبت به دشمن بود سخن گفته و آن گاه از برخورد های آموزنده و روحیه دهنده اش در اوین و در جمع رفقای فدائی خواهیم گفت و در آخر هم به چگونگی برخورد او در بیدادگاه رژیم شاه و تیرباران او توسط دژخیمان این رژیم می پردازم. مسلماً مطالعه این روند به هر کسی که طالب حقیقت باشد بی ارزشی کاغذ پاره های درج شده در کتاب وزارت اطلاعات را نشان داده و دلائل دشمن و تلاش افراد ضد کمونیست مغرض برای خدشه وارد کردن بر چهره تابناک چریک فدائی خلق، **علیرضا نابدل** را نیز به نمایش خواهد گذارد.

در ۲۵ فروردین [حمل] سال ۵۰ ، رفقاه **علیرضا نابدل** و **جواد سلاحي** در حالی که به طور مسلحانه به پخش اولین اعلامیه های چریکهای فدائی خلق مشغول بودند در منطقه پامنار تهران با مأموران انتظامی مواجه شدند و در جریان درگیری مسلحانه ای که بین آن ها و نیرو های انتظامی رژیم صورت گرفت ، رفیق **جواد سلاحي** به شهادت رسید و رفیق **نابدل** در حالی که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود ، دستگیر شد. در این جا برای درک شیوه برخورد رفیق

نابدل در زمان دستگیری بهتر است به گزارش افسر نگهبان کلانتری بازار، ستوان یکم حبیبی فر، که گوشه ای از آن در کتاب وزارت اطلاعات "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" صفحه ۳۳۴ درج شده، اشاره شود، البته با این تأکید که هر تغییری هم که اطلاعاتی ها در این گزارش داده باشند که قطعاً داده اند باز این گزارش در بطن خود حاوی نکته مهمی است که توجه به آن برای شناخت موضوع مورد بحث ما ضروری است.

در این گزارش در باره رفیق **نابدل** آمده است که شخصی مصدوم که خود را "محسن رضائی" معرفی کرده بود را مأموران به کلانتری آوردند. در ادامه گزارش در باره محسن رضائی یعنی رفیق **نابدل** نوشته شده که: "در محوطه کلانتری محسن رضائی ناگهان دستش را از دست مأموران بیرون کشیده و اسلحه کمری خود را خارج و قصد شلیک داشت که از کارش جلوگیری" به عمل آمد.

این گزارش خود دشمن، آشکارا بیانگر آن است که رفیق **نابدل** علی رغم این که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود و در محاصره مأموران شهربانی قرار داشت، اما باز هم از تلاش باز نایستاده و در "محوطه شهربانی" به "قصد شلیک"، "اسلحه کمری خود را خارج" کرده بود که متأسفانه موفق به شلیک نشده بود. آیا مطالعه همین برخورد آن هم در زمان دستگیری و در شرایطی که رفیق گلوله هم خورده و مجروح بوده، نشان دهنده روحیه سرشار از مقاومت و درس گرفتنی رفیق **نابدل** در مقابل دشمن در شرایط اسارت نمی باشد؟

بر اساس گزارشات رفقائی که آن زمان با رفیق **نابدل** در زندان بودند، این رفیق را پس از دستگیری به بیمارستان شهربانی می برند و در همان بیمارستان، بازجویی از وی در حالی که مجروح بود آغاز می شود. آن طور که خود رفیق **نابدل** در اوین و در جمع رفقای فدائی توضیح داد، در بازجویی بیمارستان شهربانی جدا از مأموران اداره اطلاعات شهربانی، حسین زاده بازجوی وحشی ساواک (رضا عطاپور مجرد) هم حضور داشت، دژخیمی که در حین سؤال و جواب با فشار به قسمت های مجروح بدن رفیق **نابدل** به آزار و شکنجه او می پرداخت.

در روز هائی که رفیق **نابدل** در بیمارستان شهربانی - که در خیابان بهار تهران واقع شده بود - بستری بود یک روز در فرصتی که پیش می آید جهت خودکشی و حفظ اسرار مردم خودش را از پنجره اتاق به بیرون پرت می کند. در همین حین، نگهبان سراسیمه سر می رسد و تلاش می کند مانع از کار او شود اما دستش تنها به گوشه لباس او گیر می کند و قادر به نگهداشتن او نمی شود و رفیق **نابدل** از طبقه سوم بیمارستان به کف محوطه بیمارستان می افتد. نکته مهم دیگر از برخورد شجاعانه رفیق **نابدل** که در همان زمان در شهربانی پیچیده و ورد زبان مأموران و شکنجه گران قرار گرفت، این واقعیت است که رفیق **نابدل** وقتی پس از پرت کردن خود از طبقه سوم بیمارستان می بیند که هنوز زنده است بخیه های شکمش را که پاره و شکاف برداشته بود با دست کنار زده و می کوشد روده هایش را از شکاف شکمش بیرون کشیده و پاره کند و به این وسیله به حیات خویش خاتمه دهد. اما در همین حال مأموران دشمن سر می رسند و مانع از کار او شده و وی را به بیمارستان باز می گردانند.

بگذارید در همین جا باز تأکید کنم که این حادثه را خود نگهبانان زندان و بازجویان که از فرط شجاعت و قاطعیت رفیق **نابدل** متعجب و بهت زده بودند در همان زمان در بازداشتگاه شهربانی نقل می کردند و به هیچ وجه موضوعی نبود که صرفاً از سوی یاران رفیق **نابدل** تعریف شده و یا در آن اغراق شده باشد. اتفاقاً زندانیان سیاسی از طریق پاسبان های شهربانی که آن ها نیز از عزم شجاعانه رفیق **نابدل** متحیر بودند، در شرایطی که این موضوع زبان به زبان در محوطه شهربانی می گشت، این موضوع را شنیده و از این حادثه مطلع شدند و با تأثیر گیری از عزم انقلابی رفیق **نابدل** به او درود فرستادند. رفیق **اشرف دهقانی** علاوه بر این که در کتاب "حماسه مقاومت" در این مورد نوشته و در صفحه ۱۷

کتاب "بزرگ‌های ماندگار" هم گواهی داده است که در زندان اطلاعات شهربانی رفیق **نابدل** را در حالی که همه جای بدنش باند پیچی بود و او را با برانکار حمل می کردند، دیده است.

امروز کسانی که چه به خاطر یادآوری حقارت خویش در مقابل دشمن قادر به درک چنان شجاعت ها و قهرمانی ها از چریکهای فدائی خلق در چنگال دشمن نیستند و چه مغرضینی که به هر حال در رژیم جمهوری اسلامی وظیفه تخطئه کمونیست ها را به عهده گرفته اند در تلاشند واقعیت تلاش رفیق **نابدل** برای خودکشی خود در زندان و پرت کردن خود از اتاق بیمارستان شهربانی را انکار و آن را غیر واقعی جلوه دهند تا بتوانند به مقاصد خود که همانا اشاعه روحیه غیر مبارزاتی در میان مردم و محروم ساختن آن ها از درس گیری از انقلابیون گذشته می باشد، جامه عمل ببوشانند.

حال بگذارید به سلول های شهربانی برویم و ببینیم که رفیق **نابدل** در زمانی که زیر بازجویی در سلول بازداشتگاه اطلاعات شهربانی بود، چه کرد. اصغر ایزدی که در سال ۵۰ در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر و در زیر شکنجه مقاومتی قابل تحسین از خود نشان داده بود در مطلبی تحت عنوان "من مرگ را دیدم" که به تاریخ ۱۱ شهریور [سنبله] ۱۳۹۴ درج شده در سایت زمانه، گوشه هایی از خاطراتش در آن زمان را نوشته و از جمله می گوید: "در این اتاق بود که دانستم کسی که روز چهارم آبان در انفرادی زندان اطلاعات شهربانی، فریاد "مرگ بر شاه" سر داد و چند نفری از جمله من با او همصدا شده بودیم، **علیرضا نابدل** بود."

بنابراین بر اساس گواهی این شاهد عینی معلوم می شود که رفیق **نابدل** در ۴ آبان [عقرب] سال ۵۰ و در شرایطی که هنوز در زیر بازجویی بود در سلول انفرادی فریاد "مرگ بر شاه" سرداده و زندانیان دیگر را نیز با خود هم آواز کرده است. این برخورد در سلول بازداشتگاه شهربانی، آن هم در ۴ آبان یعنی روز تولد دژخیم پلید حاکم بر کشور که برای دم و دستگاه سلطنت در آن زمان از اهمیتی بزرگ برخوردار بود، آیا جز نشانه مقاومت این رفیق و برخورد قهرمانانه او در شکنجه گاه رژیم شاه می باشد؟ حال اگر تاریخ این رویداد یعنی ۴ آبان [عقرب] ۱۳۵۰ را با تاریخ کاغذ پاره ای که مأموران وزارت اطلاعات به نام رفیق **نابدل** چاپ کرده اند، یعنی ۱۸ مرداد [اسد] ۱۳۵۰ مقایسه کنیم که فاصله ای حدود دو ماه است، آن گاه متوجه می شویم که تا چه حد شعار "جاوید شاهنشاه آریامهر" که در زیر آن نامه کذائی به نام رفیق **نابدل** قرار داده شده غیر واقعی است!

جوانانی که آن دوران را به چشم ندیده اند وقتی می شنوند که یک مبارز فدائی (رفیق **نابدل**) در روز تولد شاه در سلول انفرادی فریاد "مرگ بر شاه" سر می داده که برخی از زندانیان هم با او همراهی کرده و با وی همصدا شده بودند، برای درک عظمت این امر تنها کافی است تصور کنند که در قلب شکنجه گاه های جمهوری اسلامی، کسی فریاد مرگ بر خمینی و مرگ بر خامنه ای سر دهد تا متوجه شوند که رفیق **نابدل** در آن شرایط با چه جسارتی و با قبول چه اذیت و آزار هایی جهت تأثیر گذاری بر دیگر زندانیان سیاسی و بالا نگاه داشتن روحیه مبارزاتی در آن شکنجه گاه قرون وسطائی شاه، به این کار شجاعانه دست زده بود. با چنین تصور و مقایسه ای ست که جوانان مبارز قادر خواهند شد تا علاوه بر شناخت هر چه بیشتر جعلیات اطلاعاتی های جمهوری اسلامی تلاش های رسوای آنانی را هم که چنین جعلیاتی را سند جلوه می دهند هر چه بهتر و عمیقتر درک نمایند.

در سال ۵۰ ساواک بعد از مدتی همه دستگیر شدگان چریکهای فدائی توسط شهربانی را تحویل گرفته و به اوین منتقل نمود و پس از مدتی تعدادی از رهبران و اعضای چریکهای فدائی خلق که در سال ۵۰ دستگیر شده بودند را در اتاق شماره ۵ اوین قدیم گرد آورد که من نیز یکی از آن ها بودم. در این اتاق بود که من برای اولین بار رفیق **نابدل** را ملاقات کردم.

وجود کادرها و رفقای رهبری سازمان در این اتاق فرصت خوبی فراهم آورده بود و تقریباً در تمام مدت بحث های نظری که عمدتاً در باره مبانی تئوریک تنوری مبارزه مسلحانه و در مورد تاریخ چریکهای فدائی خلق بودند، جریان داشت. از جمله بحث هایی که در این اتاق شد بحثی بود که رفیق **نابدل** انجام داد. او در مورد چرائی انتخاب نام "چریکهای فدائی خلق" و دلایلی که برای این نامگذاری وجود داشت توضیح داد. رفیق **نابدل** گفت که هر کدام از کلمات موجود در این نام دارای زمینه های عینی است و با تکیه بر تاریخ جنبش انقلابی در ایران، آن ها را به طور مفصل و با مثال های مختلف تشریح کرد. در این بحث او با ذکر مثال هایی هم چنین مطرح کرد که چرا همین کلمات و نه کلمات دیگری می بایست نام جریان کمونیستی باشد که مبارزه مسلحانه را در کشور شروع کرده است. روشن است که همه آن بحث ها در شرایطی پیش می رفت که همه می دانستند اتاق از سوی ساواک کنترل می شود و بازجویان ساواک خبر چینیانی که در آن زمان زندانیان آن ها را "آنتن" خطاب می کردند نیز در همان اتاق دارند. هم چنین این رفیق **نابدل** و رفیق **مسعود احمدزاده** بودند که در آن مقطع و در آن اتاق سرود چریکهای فدائی خلق را که به وسیله رفیقی سروده شده بود را به عنوان سرود تشکیلات چریکهای فدائی خلق تنظیم نمودند. رفیق **نابدل** و رفقای همراهش و هم چنین رفیق **مسعود احمدزاده** و رفقای همراهش با خواندن همین سرود به سوی میدان تیرباران خود رفتند.

در آن اتاق در کنار بحث های تئوریک هم چنین برنامه های تفریحی و سرود خوانی نیز برگزار می شد که اتفاقاً رفیق **نابدل** همیشه یکی از پاهای ثابت آن ها بود. رفقاء هر بار از وی می خواستند برخی از اشعار خود را برای جمع بخواند و او نیز چنین می کرد. به یاد دارم که رفیق **نابدل** به خصوص شعر "وان تروی" که خود ترجمه آن را به صورت شعر در آورده بود و نیز سرودی که برای "آیدین"، نام دیگر رفیق **بهروز دهقانی** ساخته بود را هر بار با احساسی خاص و برانگیزنده، برای ما می خواند.

همان طور که می بینیم رفیق **نابدل** نه تنها در سلول انفرادی شعار مرگ بر شاه سر می داد، بلکه در جمع رفقاء هم با بحث ها و اشعار انقلابی اش به تقویت روحیه جمع پرداخته و از آموزش آن ها باز نمی ماند. کاملاً به یاد دارم که یک بار که رفیق **نابدل** در مورد معلم بزرگمان **صمد بهرنگی** صحبت می کرد، چگونه با تشریح داستان های او برای کودکان گفت که دیالکتیک در داستان های **صمد موج می زند** و هر کدام را که بخوانی این امر را در آن ها خواهی دید. به نظر او در آثار و داستان های **صمد** پدیده ها نه در خارج از شرایط مادی بلکه در ارتباط جدائی ناپذیر با مجموعه پدیده های دیگری که آن ها را احاطه کرده اند، قرار گرفته و توضیح داده می شوند. صحبت های رفیق **نابدل** همواره آموزنده و حاوی کلی مطالب تازه و یاد گرفتنی بود. نشستن پای صحبت های وی و گوش دادن به تحلیل ها و توضیحاتش در مورد مسائل مختلف به خصوص برای آن هایی که در آن جمع جوان تر و کم تجربه تر بودند، بی اندازه آموزنده بود.

متأسفانه با نزدیک شدن زمان دادگاه رفقاء، ساواک این جمع را به هم زد و رفقاء را به قسمت سلول های انفرادی منتقل نمود. بعد هم همه رفقای فدائی آن اتاق را به دادگاه بردند. رفیق **نابدل** در دادگاه نیز با دفاع ایدئولوژیکش از مارکسیسم - لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه که به باور وی شکل خلاق انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط جامعه ایران بود به افشای دیکتاتوری شاه و بیدادها و سبعبیت هایش علیه مردم ستمدیده پرداخت. رژیم سفاک شاه در پاسخ به این دفاع ایدئولوژیک و همه مقاومت ها و فعالیت های انقلابی رفیق **نابدل**، وی را محکوم به اعدام نمود و این حکم بیشرمانه و جنایتکارانه در ۲۲ اسفند [حوت] سال ۵۰ در میدان چیتگر به اجرا در آمد. به این ترتیب زندگی کوتاه اما بسیار پر بار رفیق **نابدل** به سر آمد و او توانست در عمل وفاداری خود به آن چه در شعر "وان تروی" بازگویی کرده بود را نشان

دهد. آن جا که می گوید: "آدمی با سر افراشته باید بزید، و سرافراشته باید میرد، و به دشمن سر تسلیم نیارد در پیش، و نهد در ره آزادی خلق، همه هستی خویش".

با تیر باران رفیق نابدل در اسفند[حوت] سال ۵۰ به دست رژیم جنایت پیشه شاه، چریکهای فدائی خلق یکی از ارزشمندترین یاران شان، طبقه کارگر یکی از صادقترین رهبران و مردم ستمدیده آذربایجان یار و یاور همیشگی شان، کسی که با مقاله "آذربایجان و مسأله ملی" ضمن دفاع از حق سرنوشت خلق ترک آن ها را از ناسیونالیسم و شوینیسم بر حذر داشته بود، از دست دادند.

واقعیت این است که حتی نگاهی گذرا به روند فعالیت های رفیق نابدل چه قبل و چه بعد از شکل گیری چریکهای فدائی خلق و سپس پروسه دستگیری و مقاومتش در مقابل شکنجه و تلاش هایش برای خودکشی در همین رابطه و سپس فریاد های مرگ بر شاهش در سلول و در آخر سینه سپر کردن در مقابل گلوله های مزدوران رژیم شاه، همگی تو دهنی محکمی بر دهان یاوه گویانی است که کاغذ پاره های "سربازان گمنام امام زمان" جمهوری اسلامی، این دژخیمان خامنه ای ها و رفسنجانی ها را "سند" جا زده و مذبحخانه می کوشند تا به چهره عزیزترین فرزندان این آب و خاک تیغ بکشند.

آبان [عقرب] ۱۳۹۵

زیرنویس:

۱- "نامه حزب" عبارتی در شعر وان تروی می باشد که رفیق نابدل آن را به فارسی تنظیم کرده است. به دنبال اعدام یکی از کارگران کمونیست ویتنامی به نام وان تروی که با توجه به برخوردهای قهرمانانه اش به یکی از سمبل های مقاومت خلق ویتنام در مبارزه اش علیه امپریالیسم امریکا تبدیل شده بود - شاعر ویتنامی "تو هو نو" شعری برای وی سروده بود. رفیق بهمن آژنگ این شعر را به فارسی ترجمه کرد و رفیق نابدل آن ترجمه را به صورت شعر در آورد. رفیق نابدل در سال ۵۰ در اوین بار ها این شعر را برای رفقاء خواند.